

انگشت بودا

کاشت، داشت و برداشت از حماسه دوم خرداد 76 به روزهای پایان خود نزدیک می شود.

طی 8 سال ریاست جمهوری پر تلاطم سید محمد خاتمی هر کس بنا به استعداد و توانمندی و ظرفیت و عمق شعور خود فیل اصلاح طلب مستقردر تاریکخانه دوم خرداد را فهم و معرفی و مصادره به مطلوب کرد.

نویسنده نیز سهم خود در نهضت اصلاح طلبانه مزبور را با مقاله سمفونی خاتمی آغاز کرد.

(سمفونی خاتمی - هفته نامه راه نو - چاپ تهران)

در آن مقاله بود که برای نخستین بار در تحلیل پویش ها و تاریخ تحولات سیاسی ایران معاصر این گزاره وارد ادبیات ژورنالیستی و گفتمان سیاسی ایران شد مبنی بر آنکه:

«مخرج مشترک جمیع تحولات سیاسی - اجتماعی تاریخ معاصر ایران «ماهیت واکنشی» این جنبشها بوده.

متأثر از این ماهیت، ریشه خیزشهای اجتماعی در ایران قبل از آنکه کُنشی آگاهانه، آینده نگر و هدفمند باشد، واکنشی به روز و نفی گرایانه نسبت به گذشته نامطلوب می باشد. لذا نیروی محرکه جنبش های اجتماعی در ایران بعضاً میل به نخواستن ها دارد تا خواستن ها! بعبارت دیگر مردم ایران در خیزشهای اجتماعی خود عموماً می دانند که چه نمی خواهند، اما نمی دانند که چه می خواهند!»

اما ظاهراً 7 سال وقت لازم بود تا مدعی این گزاره پی به نادرستی آن ادعا ببرد یا لااقل بپذیرد آن گزاره بخشی از واقعیت هست اما همه واقعیت نیست!

هفت سال طول کشید تا آنکه مجدداً بعد از انتخابات مجلس هفتم طی مقاله صمد و عین الله گزاره مزبور را با تکیه بر بحران هویت نزد جامعه شبه شهری ایران و ابرام بر شکاف سنت و شبه مدرنیسم موجود در کشور اینگونه تکمیل و اصلاح شود که:

«تنها وجه مشترک این دو طبقه، موجودیت حکومت جمهوری اسلامی است با این تفاوت که نسل و طبقه صمد ها یا همان روستائیان و سنتی ها

می دانند که چه « می خواهند» و آن جمهوری اسلامی است و نسل و طبقه باقرزاده ها و یا همان شهروندان شبه مدرن نیز می دانند چه « نمی خواهند» و آن هم جمهوری اسلامی است!

هشت سال پیش که مقاله سمفونی خاتمی در راه نو منتشر شد، طی آخرین دیداری که با اکبر گنجی مدیر مسئول محترم آن هفته نامه در حاشیه جشنواره مطبوعات در تهران داشتم اکبر خبر از آن داد که داریوش شایگان فیلسوف سرشناس ایرانی از مدعیان آن مقاله استقبال کرده و هفت سال بعد از آن بود که مشاهده شد داریوش آشوری همکسوت شایگان صادقانه اعتراف می کند:

« همه ما، من خودم را هم در واقع استثنا نمی کنم، همه ما روشنفکران دچار این گرفتاری بودیم که بین شیوه زندگی مان و آن چیزهایی که دوست داشتیم داشته باشیم و ذهنیتی که با آن دآوری می کردیم و ارزیابی می کردیم یک شکاف اساسی بود و در نتیجه می توانم بگویم که ما روشنفکرها یک ذهنیت اسکیزوفرنیک داشتیم»

(مهدی خلجی - مصاحبه با داریوش آشوری - سلسله گزارشات انقلاب ایران و سقوط پادشاهی)

اما در آخرین تماس تلفنی با گنجی طی یک هفته مرخصی قبل از انتخابات ریاست جمهوری نهم، اکبر را شوریده تر از آن دیدم که بتواند مانند سابق پرچم و مسئولیت تاریخی نواندیشان دینی را عهده داری کند.

اکبر را این بار آنچنان دیدم که خواسته یا ناخواسته خود را مبدل به همان قهرمانی کرده بود که در همان مقاله سمفونی خاتمی که موجبات تشفی خاطرش را فراهم کرده بود، بعنوان آفت از آن نام برده بودم.

برای انعقاد نطفه سندروم قهرمان پروری دو مولفه هم زمان و توأمان عمل می کنند.

- جامعه ای تحقیر شده، مسئولیت گریز و اقتدارطلب.

- انسانی خویشتن کام و اقتدار خواه و توجه طلب.

اولی برخوردار از شاخصه های خود آزاری است و دومی متکی بر الگوهای رفتاری خود شیفتگی.

بی دلیل هم نیست که روان شناسان معتقدند مازوخیست ها و نارسیت ها از نظر روانی بشدت به یکدیگر محتاج و وابسته اند.

جلوه گر برای خود ارضائی خود محتاج جلوه خر است.

قهرمان در خلاء متولد نمی شود.

قهرمان، شعله تابان و سوزانی است که از برآیند دمش قهرمانخواهانه جامعه ای تحقیر شده و هیمة جاه طلبانه انسانی اقتدار خواه بازآفرینی شده.

... جامعه قهرمان پرور، جامعه ای است بیمار و قهرمان آفت جامعه است.

نسلی که نتواند با تکیه بر نهادهای جامعه مدنی حقوق شهروندی خود را مطالبه کند دچار نوعی احساس بی پناهی شده و در اندیشه یافتن سرپناهی مستحکم، نیل به یافتن «قهرمان» جهت تأدیه حقوق مضایقه

شده اش دارد.

نیل به قهرمان بدلیل آنکه ساختار عمل سیاسی در حکومت را قائم به فرد می کند، قاصر از متحول کردن بنیان های جامعه است و عملاً موجب بدخیم شدن نارسائیهای اجتماعی شده و با رفتن قهرمان، ساختارها کماکان دست نخورده باقی می مانند.

متاسفانه بخش قابل توجهی از اقبال به خاتمی در دوم خرداد 76 ناشی از عوارض بالینی آفت قهرمان پروری در بستر مناسبات جامعه شهروندی ایران بود.

حماسه سازان دوم خرداد نسل سرخورده ای بودند که در رویایشان خاتمی را ناجی افسانه ای خود

می دیدند که برای نجات ایشان ظهور کرده!

رای به خاتمی، رای به سایه ای از خاتمی بود که در کنار پرتو مورّب آفتاب بسیار بزرگ جلوه می کرد.....

(بخشی از مقاله سمفونی خاتمی)

در صمد و عین الله از روشنفکران دینی بعنوان یگانه ناجی برای عبور از بحران هویت و نابسامانی جامعه ایران نام برده شده بود.

« تنها روزنه امید حکومت می تواند و باید به روشنفکران دینی باشد که با تکیه بر باورهای نواندیشانه دینی از دل واقعیتهای بومی و فرهنگ دینی از توان لازم برای بسامان کردن ابعاد معرفت شناسانه پارادیم دینی ایران برخوردارند»

بعد از انتخابات مجلس هفتم، انتخابات ریاست جمهوری نهم ایران از حیث جامعه شناختی، نمونه پروضوحی از صحت ادعاهای مقاله صمد و عین الله بود.

(مطالعه مجدد مقاله صمد و عین الله را با توجه به فعل و انفعالات صورت گرفته در انتخابات ریاست جمهوری نهم به علاقه مندان به تعقیب تحولات ایران توصیه می کنم)

در مقاله مزبور ادعا شده بود:

خرده فرهنگ نسل روستا را می توان در چهار مقوله:

تقدیر گرائی، تبارگرائی، اقتدار گرائی و زعیم سالاری شناسائی کرد.

این نسل ناخودآگاه می کوشد با رویکردی « فرومی» ضمن مستحیل کردن هویت فردی خود در هویت جمعی هم تبارهایش از یک بی وزنی و سیالیت در ذیل هویت جمعی مکتسبه و قدرتمندش، حظ ذهنی برده و با تفویض همه حقوق و اختیارات خود به زعیمی مقتدر، در ذیل اقتدار مقتدای قهرمان تلقی شده اش با همنوائی و هم آوائی از وی برای خود احساس قدرت و منزلت بازتولید ذهنی نماید.

طی سالهای بعد از دوم خرداد که اصلاح طلبان توانستند بخش هایی از ارکان حکومت ایران را عهده داری کنند این نسل نشان داد تا چه اندازه از قدرت و قابلیت بسیج توده ای و سازماندهی برای دفاع از مطالبات و خواسته های خود برخوردارند تا جایی که وقتی یک جوان دانشجو در یک نشریه داخلی دانشکده اش نمایشنامه ای نوشته (نمایشنامه موج) که برخوردار از کمترین تعرض به مقدسات این نسل است ایشان کفن پوش در سپهر علنی جامعه قدرت نمائی و صف آرائی علیه ایشان کردند.

اما طبقه بظاهر متوسط و شبه شهری ایران جز بصف ظاهر در تحلیل نهائی تفاوت بارزی با طبقه فرو دست و روستائی ایران ندارد.

عقلگرائی، احساس فردیت مدرن، خود باوری، مسئولیت پذیری و استقلال فکر، نرم افزارهای تعریف شده وعام و استانداردی برای طبقه متوسط

اند اما در ایران با تکیه بر رانت نفت این تنها سخت افزار های مورد نیاز طبقه متوسط و جامعه مدرن است که نصب و تعبیه شده اند.

جامعه بظاهر شهری ایران به اعتبار نارسائی های شهروندی اش درست در بزنگاه هائی که توسط رهبران اش توقع می رود در عرصه حضور به هم رساند ترجیح داده خلوت عافیت بطلبد.

پیشتر در مقاله کامروائی سخرخیزان و سناتور کروی بر این مبانی تاکید شده بود که در عرصه دموکراسی هر که سخرخیزتر است بقاعده کامروا تر هم خواهد بود ولو آنکه این حرامیان باشند که سخرخیزتر باشند قهراً و بقاعده کامروا تر هم خواهند بود.

با توجه به تمامی تفاسیل فوق باید و می توان رئیس جمهور برگزیده در سوم تیر ماه 84 را گزینشی منطقی از غیبت قابل انتظار عین الله های ایرانی تلقی کرد.

شنبه 28 خرداد ماه، یک روز بعد از دور نخست انتخابات ریاست جمهوری دور نهم در میزگرد سیاسی شبکه تلویزیونی هما با قاطعیت پیش بینی کردم برنده دور دوم انتخابات شخص آقای احمدی نژاد خواهد بود چنانچه در جبهه مقابل یک فراخوان و مشارکت گسترده در روز انتخابات صورت نپذیرد.

این پیش بینی نه از روی نبوغ خارق العاده و یا برخورداری از رمل و استرلاب سیاسی بود، بلکه برخاسته از این فهم بود که جامعه کرخت شبه شهری ایران در مقابل حریفی قرار دارند که پایه رکاب و متفق آماده حضور گسترده و هماهنگ در جمیع عرصه هائی هستند که توسط رهبران شان فراخوانده می شوند، که شدند!

این داوری را پیش از این در خصوص تعلل پایگاه اجتماعی اصلاح طلبان در انتخابات شورای شهر نیز کرده بودم که در هر دو این دو نمونه (انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات شورای شهر) نصیب اصلاح طلبان از آش انتخابات ته مانده مسموم آن بود که در انتخابات اول داوطلبانه آن آش نامطبوع را سرکشیدند و در انتخابات اخیر مجبور شدند آنرا بیاشامند!

معروف است مردی را که دو همسر داشت و تصادفاً هر دو همسرش در یک شب مرحوم شده بودند مورد سوال قرار دادند که چرا همسر اولت مُرد؟ و وی گفت:

چون سوپ مسموم خورد.

و وقتی پرسیدند همسر دوم ات چرا مُرد؟

پاسخ داد: چون سوپ مسموم اش را نمی خورد!!!

دو قطبی مصباح - سروش

انتخابات نهم ریاست جمهوری از وجوه مختلفی قابل ارزیابی و مناقشه است.

- از حیث عوام فریبی، تبلیغات این انتخابات یکی از پر حجم ترین تبلیغات عوام فریبانه نزد کثیری از نامزدهای انتخاباتی بود.

استفاده از جوانان با پوشش های نامتعارف و دخترکان زیبا روی بزرگ کرده در تبلیغات درون شهری نامزدهائی که جملگی ادعاهای دین ورزانه داشته و در ادبیات خود چنین جوانانی را لایبالی معرفی می کردند، نزد قاطبه تحلیلگران و حتی شهروندان ایرانی اصول فروشی تلقی می شد و شد.

جالب توجه آن بود که علی رغم چنین جو عوامفریبانه ای نتیجه دور نخست انتخابات نشان داد خوش اقبال ترین نامزدها از میان کسانی بودند که اتفاقاً تن به این عوامفریبی ها و اصول فروشی ها ندادند.

چه در تبلیغات جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که با یک الگو برداری ناشیانه از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تصور کرده بودند چنانچه برای نامزد انتخاباتی شان یک معاون اول خوش چهره همچون الگور معرفی کرده که مثله ((خارجی ها))!!! در جمیع میتینگ های انتخاباتی در معیت همسرش حضور یابد، توان آنرا خواهند داشت تا به مخاطبان شان رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ را بقبولانند، غافل از آنکه چنین صنایعی قبل از هر چیز مرعوبیت و ناخودباوری حاملان چنین معرکه گردانی هائی را افاده معنا خواهد کرد.

و چه مانند آن دسته از نامزدهای منتسب به جناح محافظه کار ایران که علی رغم ابرام همیشگی شان بر الگوهای اسلام سنتی اینک یک شبه خواب نما شده بودند و با کت و شلوار های رنگارنگ از زیبا رویان برای تبلیغات انتخاباتی خود بهره می بردند، رویکرد نهائی شهروندان ایرانی نشان داد کماکان قدرت تشخیص نمایش از واقعیت و

اصول فروشی از اصولگرایی را دارند.

هاشمی ، کروی و احمدی نژاد با سه خاستگاه متفاوت در این انتخابات نشان دادند با تن ندادن به جو عوامفریبانه حاکم بر ایام تبلیغات انتخاباتی حرمت بیشتری برای شعور شهروندان قائلند.

تصادفی هم نبود که این سه نامزد رتبه های نخست را در دور اول انتخابات (علی رغم شائبه ها و شکوائیه ها) به خود اختصاص دادند.

هر چند هاشمی هم در تبلیغات انتخاباتی خود از دخترکان و جوانان فوق الذکر بهره ها بُرد اما واقعیت آنست که هاشمی به صفت میانه رو بودن خود هیچوقت چنین جوانانی را از خویش نرانده بود که اینک تحلیلگران اقبال هاشمی به ایشان را بتوانند عوام فریبی یا اصول فروشی وی تلقی کنند.

کروی و احمدی نژاد هم با دو خاستگاه سیاسی کاملاً متضاد با ایستادن بر سر اصول و ایمانیات خود توفیق آنرا یافتند که علی رغم بی مهری های متحدین سیاسی شان متفوقانه رقبایشان را پشت سر بگذارند.

احمدی نژاد را نمی دانم اما طی مصاحبه ای که فردای دور نخست انتخابات با حجت الاسلام کروی حاصل شد درد دل های شیخ اصلاحات را بیش از آنکه از ناحیه ناجوانمردی ها ببینم برخاسته از نارفتاری ها دیدم.

[...]

شیخ با دل پر درد خود نشان داد شایسته شیر سنگی بر مزار خواهد بود.

در مجموع در تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری، این سه نفر هر چه بودند، خودشان بودند. بدون کمترین گریم و تظاهر و تصنع.

اما دور نخست انتخابات را از حیث گفتارشناسی نیز می توان به قضاوت و معنا نشست.

مطابق آرا متخذه کم فروغ دکتر مصطفی معین، از جبهه روشنفکری و آکادمیسین منتهی علیه جناح چپ ایران و آرا کم اقبال دکتر علی لاریجانی برخاسته از جبهه روشنفکری و دانشگاهی منتهی الیه جناح راست ایران، نتیجه انتخابات ریاست جمهوری اخیر را می توان بنوعی

شکست گفتمان روشنفکری در ایران تلقی کرد.

مجموع آرا متخذه این دو کاندیدای وابسته به جامعه دانشگاهی ولو با خاستگاه سیاسی متفاوت مٌبین کمینگی و عدم بضاعت پایگاه توده ای جامعه انتלקتوال و آکادمیسین کشور است.

فقر تاریخی که ریشه در همان بحران هویتی دارد که جامعه دانشگاهی ایران را از ابتدا با تولد نارس و سنت تاریخی معوج اش معرکه گردان جمیع غفلت ها و نارسائی ها و کم کششی های این گروه در تعقیب منویات جامعه ایران قرار داده است.

علی رغم این انتخابات ریاست جمهوری ایران را بنوعی می توان تقابل قدیمی دو دیدگاه نواندیشانه از دین به طلایه داری دکتر عبدالکریم سروش و دیدگاه سنت گرایانه و متصلب از دین به زعامت آیت الله مصباح یزدی ارزیابی کرد.

بی سبب هم نیست که فردای شمارش آرای دور نخست انتخابات، سروش و مصباح با اعتماد بنفس می توانستند نفوذ خود بر روند دموکراسی در ایران را به رخ یکدیگر بکشانند.

چهل و هشت ساعت قبل از پایان تبلیغات دور نخست انتخابات ریاست جمهوری فراخوان دکتر سروش به جمع شدن اصلاح طلبان در خیمه حجت الاسلام کروبی در کنار امریه مصباح یزدی، (1+10) بیست و چهار ساعت قبل از آغاز انتخابات دور نخست به مریدان خود مبنی بر رای دادن به احمدی نژاد نشان داد کماکان نبرد اصلی در ایران نبرد اسلام نواندیش با اسلام سنتی است.

جالب آن بود که صرف نظر از آرا هاشمی رفسنجانی که با صراحت می تواند مالکیت انحصاری بر آن آرا را با ترجمه رای به میانه روی، برای خود ادعا کند. کروبی و احمدی نژاد در میان سه کاندیدای باقیمانده ، بالاترین اقبال را نزد شهروندان ایرانی احراز کردند.

شاید در صورت عدم اجحافات در حق شمارش آرای حجت الاسلام کروبی ، در کنار نبود بی فراستی اصلاح طلبان و اجماع به نفع وی امروز این سروش بود که می توانست نفوذ بیشتر خود را به مصباح بفروشد!

عبدالکریم سروش:

مناسب ترین فرد برای اینکه سرکار بیاید آقای کروبی است . آقای کروبی قواره و اندازه این نظام است. یعنی به هیچ وجه از حداد

عادل که رئیس مجلس این نظام است، متوسط تر نیست و از شاهرودی که رئیس قوه قضایه نظام است، متوسط تر نیست، اهل چانه زنی و مذاکره است و در سایه او، من گمان می کنم که دوستان دموکرات ما می توانند به تقویت بنیان های جامعه مدنی بپردازند، بدون اینکه زیر رگبارهای فشارهای اجرایی قرار بگیرند و این چیزی است که ما برای آینده لازم داریم. چون به هر حال مقصود از گرفتن قدرت هم تقویت جامعه مدنی و جبهه دموکراسی خواهی است.

نفوذی که با اندکی حزم اندیشی اصلاح طلبان به راحتی توان موفقیت در انتخابات را برای ایشان فراهم می کرد.

مصباح یزدی: پنج شنبه روزه بگیرید، جمعه به احمدی نژاد رای دهید.

وی به شاگردان و اطرافیان خود توصیه کرده است که همگی برای پیروزی احمدی نژاد در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری؛ پنج شنبه را روزه بگیرند.

ستاد روحانیان احمدی نژاد در قم اعلام کرد:

یکی از بزرگان حوزه علمیه قم به شاگردان و اطرافیان خود توصیه کرده است که همگی برای پیروزی دکتر احمدی نژاد در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری؛ پنج شنبه را روزه بگیرند و شب جمعه را نماز امام زمان (عج) را اقامه کنند تا خداوند با پیروزی احمدی نژاد به ملت ایران کمک کند تا بتوانند عدالت را در جامعه به طوری که شایسته ملت مسلمان ایران است، پی ریزی کنند

اشتباه بزرگ اصلاح طلبان را باید و می توان ناشی از محروم ماندن ایشان از یک رهبریت استراتژیک دانست.

شلیک سعید عسگر به مغز سعید جاریان یکی از حساس شده ترین و موثرترین اقدامات تندرویان در ایران بود.

هر چند جاریان از این سوء قصد تا حدودی جان سالم به در برد اما واقعیت آنست که گلوله مزبور کار خود را کرد و آن محروم شدن جنبش اصلاحات از مدیریت استراتژیکی همچون سعید جاریان.

نه جاریان توفیق آنرا یافت تا بتواند مانند سابق توان دماغی خود را برای مدیریت اصلاحات بازتولید کند و نه اصلاح طلبان توانستند جایگزین شایسته ای برای جاریان احصا نمایند.

بهزاد نبوی علی رغم برخورداری اش از سالها پیشینه و تجربه سیاسی

هر چند کوشید خلاء مدیریتی حجاریان را اشباع کند اما با توجه به اینکه شاکله شخصیت سیاسی بهزاد در فضای نیمه مخفی و چریکی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شکل گرفته عملاً توان آنرا نیافت تا بتواند رهبری یک جنبش متکی بر دموکراسی خواهی بومی را عهده داری کند.

تنها کسی که توان آنرا داشت در غیبت حجاریان، جای خالی او را پر کند عباس عبدی بود که نشان داده از فراست و زیرکی های سیاسی لازم در مدیریت پروژه اصلاحات بومی در ایران برخوردار است اما وی نیز بموقع توسط قوه قضائیه زمینگیر شده بود!

زمانی هم که نسخه مناسب برای نجات جان اصلاحات و اصلاح طلبان پیچید، دیگر دیر شده و اصلاح طلبان متفرق تر از آن بودند تا بتوانند دستورالعمل های عبدی را عملیاتی کنند.

عباس عبدی، روزنامه نگار و فعال سیاسی، در نامه ای برای ستاد انتخاباتی اکبر هاشمی رفسنجانی، پیشاپیش شکست او را در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری ایران هشدار داده بود.

آقای عبدی، در این نامه که در تاریخ 30 خرداد، سه روز قبل از دور دوم انتخابات به یکی از نزدیکان آقای هاشمی رفسنجانی فرستاده، خواستار کناره گیری او به نفع مهدی کروبی شده بود زیرا عقیده داشت که آقای کروبی، شانس بیشتری برای پیروزی بر نامزد محافظه کاران دارد.

هم تاکید فروش بر اصلحیت کروبی و هم توصیه عبدی بر ارجحیت کروبی موید اشراف ایشان به دموکراسی بومی در ایران است.

تلخ یا شیرین گریزی از این واقعیت نیست که در جامعه سیاسی و ساختار قدرت در ایران هنوز شیخوخت و صوابگی حرف اول را می زند. قهراً چنین حالتی مناسب با یک جامعه ایده آل دموکراتیک نیست اما به هر حال واقعیتی اجتناب ناپذیر است که تصادفاً می توان از آن بخوبی بهره برداری کرد.

کروبی گزینه شایسته ای برای اصلاح طلبان بود تا پروسه دموکراسی و اصلاح طلبی در ایران را با تکیه بر وی تداوم و قوام ببخشند.

پیشتر هم در مقاله سنا تور کروبی با اشاره به تحصن نمایندگان مجلس ششم به این نکته اشاره شده بود که:

کروبی از معدود رجال سیاسی ایران است که علی رغم مساوی بودن حق و

رای وی با دیگر نمایندگان مجلس به پشتوانه شیخوخت و اعتبار سیاسی اش نشان داده در جمع نمایندگان قبل از آنکه نماینده ای مردم در مجلس باشد « سناتور» ایشان در جمع نمایندگان است! 26 روز تحصن سیاسی نمایندگان مجلس بدون کسب امتیاز مطلوب را باید مقایسه کرد با فقط اظهار تصمیم به تحصن گرفتن یکنفره کروی در جریان بازداشت حسین لقمانیان نماینده مردم همدان در مجلس که منجر به آن شد لقمانیان بلافاصله از سلول زندان اوین به کرسی قرمز مجلس بازگردد!

پروژه یا پروسه تخریب

انتخابات ریاست جمهوری را از حیث تخریب نامزدها و یا بقول رئیس جمهور خاتمی بد اخلاقی های صورت گرفته نیز می توان ارزیابی کرد.

بگفته هاشمی رفسنجانی میلیاردها تومان در ایام انتخابات از بیت المال کشور علیه وی و بمنظور تخریب وی هزینه شد.

هزینه ای که چنانچه صحت آن به اثبات برسد نشان دهنده آنست که این سرمایه ارزش آنرا داشته تا علیه هاشمی مصرف شود. چرا که نتیجه داده و موفق شدند وی را در نزد قاطبه ملت کم اقبال کرده و از رسیدن به کرسی ریاست جمهوری نهم ایران محروم اش نمایند.

دو ماه قبل از انتخابات 27 تیر طی گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی، ایشان صراحتاً خبر از آن داد که خاویر سولانا رئیس اتحادیه اروپا پیغام داده که در صورت ریاست جمهوری رفسنجانی حاضر به ادامه مذاکرات و معامله با ایران در مذاکرات بر سر فعالیت انرژی اتمی هستیم.

چنانچه این خبر صحت داشته باشد قهراً به هاشمی آنقدر انگیزه می داد تا با احساس مسئولیت بیشتری وارد انتخابات شود، همچنانکه امروز نیز با تحقق نیافتن این خواست غربی ها، ایشان آنقدر انگیزه دارند تا با تکیه بر عکسی بی ربط به محمود احمدی نژاد از جریان نبش قبر شده اشغال سفارت آمریکا در سال 58 یک شبه آنچنان شهرآشوبی برای تخریب احمدی نژاد به راه بیاندازند تا با زبان بی زبانی به تخریب کنندگان آنموقع هاشمی اینک بگویند:

این به آن در!!!

صدای پای فاشیسم

یک هفته آخر دور دوم انتخابات این سخن به کرات از تریبون های اصلاح طلبان شنیده شد که در صورت روی کار آمدن احمدی نژاد سیاست های فاشیستی توسط وی و تیم همراه و حامی وی بر کشور اعمال می شود.

هنوز معلوم نیست این سخن تا چه اندازه صحت داشته باشد. هر چند با توجه به خاستگاه سیاسی برخی از حامیان رئیس جمهور جدید می توان گزینه فاشیست را هم در کاریر محتمل دولت جدید گمامه زنی کرد.

اما نکته ای که پروا دهندگان آنموقع از حلول فاشیسم در ایران کمتر به آن توجه می کردند آنست که بر فرض تحقق چنین امری، این فاشیسم از دل آراء دمکراتیک شهروندان ایران برخاسته است.

همچنانکه نازیسم هیتلری نیز با تکیه بر آراء دمکراتیک شهروندان آلمانی به منصف ظهور رسید.

اگر هیتلر توفیق آنرا یافت تا با تکیه بر آرا اکثریت شهروندان آلمانی حزب ناسیونال سوسیال خود را بر مقدرات آلمان حاکم کند، این را مدیون نآرامی ها و ناامنی ها و بحران اقتصادی گسترده مبتلابه آلمان بیرون آمده از جنگ جهانی اول بود.

همچانکه امروز نیز اگر دوستانی در جنبش اصلاحات دلنگران حلول فاشیسم در ایرانند چاره ای ندارند که بپذیرند زمینه های اقبال به چنین فاشیسم محتملی را باید در 8 سال گذشته جستجو کنند که عملاً با ضعف مدیریت خود در کنار کارشکنی غیر قابل کتمان محافظه کاران امنیت روانی شهروندان را بشدت کمرنگ کردند. آن هم شهروندانی که نه توان فهم دقیق و کارشناسانه تحولات زیر پوستی سیاست را دارند و نه ادعائی برای چنین فهمی از خود نشان داده و می دهند.

برای ایشان تامین مضیقه ها و مضایقه های اقتصادی و فراغتی و معیشتی شان مرجح بر هر چیزی است و چندان هم دلبسته به آن نیستند که این مطالبات از ناحیه یک فاشیست تامین شود یا یک دمکرات.

حاشیه انتخابات

از اُمّهات انتخابات ریاست جمهوری نهم ایران که بگذریم حاشیه این انتخابات هم خالی از لطف نبود. از جمله آنجا که دکتر علی اکبر ولایتی پیش از آنکه بنفع هاشمی رفسنجانی از دور رقابت ها کنار بکشد در مصاحبه ای تفصیلی با سایت بازتاب و روزنامه ایران در

پاسخ به این سوال که:

آقای ولایتی که با تمام سوابق اش الان در صحنه انتخابات آمده و کارنامه اش در معرض نقد و داوری است چون خودش هم تاریخ می نویسد، نمی تواند این سؤال را که در قبال بحران های دوران مدیریت روابط خارجی اش چه کرده، بی پاسخ بگذارد. وقتی رشته تلاشهای شما در روند بهبود مناسبات با جهان خارج با طراحی و ماجرایی میکنونوس و بختیار توسط جریانی افراطی به هوا برود نباید این وزیر خارجه آرام بگیرد و سکوت کند؟

« ولایتی در مقام پاسخ خبر از آن می داد که در دوره قدرت سوسیالیستها؛ یعنی ریاست جمهوری «میتران»، روابط ایران و فرانسه در بهترین شرایط قرار گرفت تا جایی که يك بار «دوما» وزیر خارجه وقت فرانسه، به «رزیدانس» ما در نیویورک آمد و مذاکرات طولانی هشت ساعته را از صبح تا عصر با هم انجام دادیم و به این ترتیب، اکثر نقاط مبهم و تاریک روابط روشن شد... من سفری داشتم به فرانسه و چندین بار با «فرانسوا میتران» دیدار کردم. در این دیدار، میتران اعلام کرد که دعوت ما را برای سفر به ایران میپذیرد و به تهران خواهد آمد و از من و «رولاند دوما»، وزیر خارجه وقت فرانسه، زمان مناسب برای سفر را سؤال کرد که دوما سپتامبر را پیشنهاد کرد، اما من به میتران گفتم که اکتبر زمان بهتری است زیرا در سپتامبر، من در نیویورک هستم که میتران پیشنهاد مرا پذیرفت و به من تأکید کرد که هر بار به اروپا سفر میکنی، به فرانسه بیا و با من دیدار کن و گزارش روند روابط ایران و فرانسه را بده که هرکجا مشکلی وجود دارد، من شخصا آن را حل کنم و بعد از ملاقات نیز مرا تا بیرون کاخ «الیزه» بدرقه کرد.

وقتی ما به ایران بازگشتیم و در حال فراهم کردن مقدمات سفر میتران به تهران - که میتوانست نقطه عطفی در رابطه ایران و فرانسه و حتی اروپا باشد و باعث سرازیر شدن رؤسای کشورهای اروپایی به تهران میشد - بودیم، ناگهان حادثه قتل بختیار رخ داد و همه چیز مختل شد. این مسئله چند بار دیگر هم اتفاق افتاد و در روابط ایران با سایر کشورهای اروپایی مانند آلمان هم تکرار شد و هر بار که روابط به نتیجه میرسید، با يك خرابکاری و حادثه اینچنینی، روابط مختل میشد. در رابطه با آلمان نیز ارتباط دو کشور به قدری نزدیک شده بود که «هانس دیتريش گنشر» وزیر خارجه استثنایی آلمانها، در مصاحبه با رادیو کلن در اوج جنگ با عراق برای اولین بار اعلام کرد که عراق، متجاوز است. این مسئله، مانند

بمب در دنیا صدا کرد و پس از پایان جنگ نیز رابطه ایران و آلمان، رشد خیره‌کننده‌ای داشت که با حادثه میکونوس متوقف شد و به نظر من کسانی که مخالف روابط متعادل و فعال ایران با اروپا بودند، در پشت پرده این اقدامات قرار داشتند ... بنابراین، مشاهده می‌کنیم که روابط با اروپا با تلاش‌های بسیار زیاد و استفاده از تکنیک‌ها و فنون دیپلماتیک در زمانی طولانی، به شکلی تنظیم شد که مبتنی بر حفظ عزت و استقلال کشور و تأمین منافع ملی بود، اما ناگهان با اتفاقات زنجیره‌واری چون قتل بختیار و میکونوس و حادثه اتریش و بلژیک، نتایج این تلاش‌ها ضربه خورد ... آنچه مسلم است، حوادثی چون قتل بختیار و میکونوس به مصلحت کشور نبود. زمانی که یک رابطه در دیپلماسی کشور پس از چند سال تلاش به نقطه قابل اتکایی می‌رسد که می‌تواند، اساس یک رابطه دو طرفه توأم با حفظ عزت و کسب منافع ملی با غرب شود، جریان‌ی به وجود می‌آید که می‌خواهند این روابط را تخریب کنند، و به نظر می‌رسد این به نفع کشور نیست.»

ولایتی در موقعیتی این اعتراف را می‌کند که 14 سال پیش از آن تاریخ طی مقاله ای تحت عنوان سمفونی جهانی در روزنامه ابرار اعترافات امروز ایشان مطبوعاتی شده بود!

قسمتی از مقاله مافیهای مافیای قدرت که در آن به بخشی از مقاله سمفونی جهانی اشاره شده است:

جمعه 18 مرداد ماه سال 70 ساعت 14 اخبار سراسری سیمای جمهوری اسلامی ایران خبر کشته شدن «شاهپور بختیار» در پاریس توسط افرادی ناشناس را بر روی آنتن جام جم فرستاد .

بختیار آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان پناهنده سیاسی در فرانسه سکونت داشت و از نظر سیاسی فاقد اهمیتی جدی و نگران کننده برای دولتمردان ایران بشمار می‌رفت.

فردای ترور بختیار روزنامه صبحگاهی «ابرار» چاپ تهران که در آن تاریخ گرایش دست چپی داشت اولین موضعگیری مطبوعاتی ایران در خصوص این ترور را طی مقاله ای تحت عنوان «سمفونی جهانی» بقلم نویسنده بعمل آورد.

طی آن مقاله با اشاره به آمادگی ایران جهت میزبانی از «فرانسوا میتران» رئیس جمهور وقت فرانسه در تهران و همزمانی آن با ترور

بختیار که منجر به لغو این سفر شد ، عاملین این ترور کسانی معرفی شده بودند که مخالف بهبود مناسبات ایران و اروپا بودند و در تحلیل نهائی انگشت اتهام مستقیماً متوجه دولتمردان واشنگتن شده بود. بلافاصله در بعد ازظهر چاپ مقاله مزبور ، طی نامه ای که از جانب روابط عمومی وزارت اطلاعات برای روزنامه ابرار ارسال شد ، ضمن تأیید محتوای مقاله مزبور از دیگر نشریات نیز خواسته شده بود تا با تکیه بر اصول و محورهای همان مقاله به ارزیابی ترور بختیار پردازند و اتهام اصلی را متوجه آمریکا کنند!!!

شاید اگر تأییده وزارت اطلاعات نبود هرگز به صحت تحلیل آن مقاله شک نمی کردم !

همچنانکه 6 سال جلوتر از آقای ولایتی طی مقاله مافیهای مافیای قدرت آمده بود:

يك منبع كاملاً موثق ديپلماتيك ايران طی سالهاي نيمه اول دهه 70 خبر از آن مي داد كه بدنبال ترور عبدالرحمان قاسملو و سپس شرفكندي در كافه ميكونوس آلمان ، عوامل خودسر در وزارت اطلاعات ايران با اين تحليل كه آمريكائيها در مقام پاسخ قصد حمله نظامي مستقيم به ايران را دارند ، مخفيانه و بدون اطلاع رهبر و رئيس جمهور وقت اقدام به انتقال موشك هاي دوربرد و ميان برد به آلمان (2) کرده تا در صورت تحقق حمله آمريكائيها به ايران ، ايشان نيز از خاك اروپا منافع آمريكا را مورد حمله قرار دهند !

لازم به ذکر است همان منبع موثق دیپلماتیک 6 سال پیش طی نشستی مشترک، صراحتاً و معترضانه اذعان می داشت که ما بمنظور ترغیب مرحوم قاسملو جهت کنار گذاشتن مشی چریکی و بازگشت اش به ایران با وی در حال مذاکره بودیم و درست در زمانی که با ایشان بر سر یک فرمول مشترک جهت بازگشت به کشور به توافق رسیده بودیم، مواجه با ترور وی شدیم!!!

البته بخش نخست ادعاهای مطرح شده در مقاله مافیهای مافیای قدرت شش روز بعد توسط شخص آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با روزنامه همشهری مورخ 20 دی ماه 78 مورد تأیید قرار گرفت اما این مانع از آن نبود تا روزنامه کیهان به سنت مرسوم خودش معرکه گردانی رسانه ای کرده و در مقام دفاع از خودسرهای مطرح شده در آن مقاله نویسنده را مورد الطاف خفیه خود قرار دهد!

حاشیه حائز توجه دیگر در انتخابات ریاست جمهوری اخیر مشاهده

نهادینه شدن وجوهی از اهداف جنبش اصلاح طلبی ایران بود که نمود خود را در جسارت و بلاغت و شجاعت جوانان طی مواجهه شان با جمیع نامزدهای انتخاباتی نشان داد.

در عموم نشست هائی که نامزدهای انتخابات با جوانان ، خصوصاً دانشجویان داشتند بوضوح مشاهده می شد که جوانان برخلاف قبل بدون کمترین لکنت زبان و تکلفی، تند ترین سوالات و انتقادات خود را نسبت کاندیداهای ریاست جمهوری مطرح می کردند این در حالیست که همین 8 سال پیش بود که در حافظه تاریخی جامعه ایران حضور محمد خاتمی آن هم در اوج محبوبیت ملیونی و ملی در دانشگاه تهران ثبت شد که چگونه جوانان دانشجو برای طرح سوال خود در مقابل رئیس جمهور حتی بشدت محبوب شان رعشه گرفته و با لکنت زبان و ارتعاش صدا سوالها و نقطه نظراتشان را بیان می کردند.

این در حالی که پیش از این اساساً دانشگاه و دانشجو محلی از اعراب برای پرسش و پاسخ میان عالی رتبان با جوانان نداشت.

اعتبار و امتیاز چنین تحولی را با توجه به سنت تاریخی و متصلب استبداد شرقی 2500 ساله ایرانی را در هر شرایطی نمی توان به کسی جز محمد خاتمی داد.

اما علی رغم کسب چنین فضائی به قیمت همه فروتنی ها و خوشتنداری ها و خون دل خوردن های سید محمد خاتمی یک واقعیت تلخ را نیز نمی توان فراموش کرد و آن اینکه خاتمی طی 8 سال عهده داری مسئولیت ریاست جمهوری ایران همواره کوشید انگشت اشاره اش را بمنظورتوجه انگیزه ها و کشش های مدنی شیدائیان همواره متوجه هدف اصلی که عقلانیت، مسئولیت پذیری و اخلاقگرایی بود، نگاه دارد و طرفه آنکه انگشت خاتمی نیز به تقدیر انگشت بودا دچار شد!

همانگونه که بودا وقتی با اشاره انگشت خود به ماه و زیبائی ها مستتر در آن به مریدان و شیدائیان، ناباورانه ایشان را مغفول از ماه و مفتون انگشت خود یافت خاتمی نیز علی رغم پایمردی و سماحت و سماجت اش بر خودباوری ها و اخلاقگرایی ها و مسئولیت پذیری ها، عاقبت کسر بزرگی از دوم خردادی ها یش را قبل از آنی که مقلوب خرد مدنی شان ببینند، مفتون قد رعناي خود دید!

داریوش سجادی

آمریکا

